

احمد ضیا صدیقی سپهر:

## درنگی بر مفاهیم "چپ" و "راست"

مواضع "چپ" و "راست" در سیاست پدیده جدید نیست. قریب دو قرن پیش ، مفاهیم "چپ" و "راست" در حرکت‌های گوناگون سیاسی متبارز شد. اگر پیشینه تاریخی اصطلاحات "چپ" و "راست" را مورد مطالعه و بررسی قراردهیم ، در می‌یابیم که نخستین مکانی که در آن ، اولین مرتبه این مفاهیم بکار رفتند ، کشور فرانسه بود. حدود ۱۷۸ سال قبل از امروز ، در سال ۱۸۳۰ اصطلاحات "چپ" و "راست" وارد فرهنگ سیاسی آن جامعه گردید.

در جولای ۱۸۳۰ بعد از سقوط حاکمیت قبیله "بوربان" و انتقال قدرت به " لویس فیلیپ " ، شاه آن وقت ، پارلمانی دارای حلقات گوناگون ، (به گونه احزاب) که در آن زمان "کلوپ" هم نامیده می شدند ، شکل گرفت. شاه فرانسه مجلس پارلمان را فرا خواند تا در خصوص اخذ مالیات از مردم ، باایشان مشوره کند. نشست اعضای مجلس پارلمان براساس تمایز های اندیشه یی و اختلافات در اهداف سیاسی آنها ، طوری شکل گرفت که محافظه کاران و سلطنت طلبان و آنهایکه خواهان حفظ وضعیت حاکم موجود بودند در سمت راست رییس پارلمان و رادیکالها و لیبرالهایی که طرفدار تحولات بنیادی و تغییر وضعیت به نفع اکثریت مردم بودند به سمت چپ رییس پارلمان اخذ موقع نمودند. چنین صف بندی و نظم پارلمانی در روند فعالیت‌های پارلمانی ، ابتدا در فرانسه و بعداً در کشورهای دیگر اروپایی ترویج و معمول گردید و به دنبال آن اصطلاحات "چپ" و "راست" وارد ادبیات سیاسی آن زمان شد. این واژه ها از نخستین زمان تکوین خویش ، دارای بار سیاسی بوده است ، ولی همانند سایر

اصطلاحات فلسفی و سیاسی معنای ثابت و فراتاریخی ندارند. با آنکه مفهوم اساسی و ویژه گیهای درونی این دو اصطلاح طی دو قرن گذشته اغلب حفظ گردیده ولی محتوا و کار برد آنها پیوسته در پروسه گسترده مبارزات طبقاتی تغییر نموده است.

### مفهوم و برخی ویژه گیها:

از پیشینه تاریخی این واژه ها بر میآید که "چپ" اغلباً به معنای هواداری از تغییر ریشه یی وضع موجود نظام اقتصادی- اجتماعی و سیاسی در جهت برقراری عدالت ، برابری و دموکراسی بکار رفته و اصطلاح " راست " به معنای هواداری از وضع موجود و تلاش برای حفظ آن و یا تغییر نظام در جهت برقراری تمایزات و تعصبات طبقاتی ، جنسی، قومی ، ملیتی و غیره مورد استفاده قرار گرفته است.

در فرهنگ سیاسی بورژوایی ، معنای واژه های "چپ" و "راست" در طول زمان دستخوش تغییر و تحول مفهومی شده است. نگاهی گذرا بر تاریخ پیشرفت اندیشه های سیاسی ، نشانگر آن است که در موارد بسیار ، اندیشه های یگانه ، در یک وضعیت مشخص بنا بر موقعیت تاریخی یا مورد کاربرد ، متعلق به "چپ" و یا "راست" تلقی شده اند. به طور نمونه مدافعان " بازار آزاد" ، در قرن نوزدهم هم چپگرا بودند ، حال آنکه اکنون راست گرا به شمار می آیند.

در فرهنگ سیاسی بورژوایی ، گاهگاه گرایشهای درون طبقه سرمایه دار بوسیله اصطلاحات " چپ" و " راست " تفکیک میگردد ، و منظور آن نشان دادن تضادهای اساسی درون نظام ، یعنی تضاد بین کارگران و سرمایه داران نیست.

واژه های "چپ" و "راست" عمدتاً در نیمه اول قرن نوزدهم ( **نزد هم به بیستم توسط نویسندگان** بتاریخ ۱-۰۸-۲۰۰۸ **تصحیح گردیده است** ) ، وارد فرهنگ سیاسی

مارکسیستی گردید. از آثار مارکس برمیآید که مارکس از واژه های "چپ" و "راست" استفاده نکرده است (یا ما از آن تاکنون اطلاع نداریم).

در سال ۱۹۰۸ واژه "چپ" در حزب سوسیال دموکرات روسیه ، وسیعاً به کار برده شد.

تذکر باید داد که ، عمدتاً در دو مورد ، مبارزهٔ بلشویزم علیه انحرافهای "چپ" در درون حزب گسترش یافت ، یکی در سال ۱۹۰۸ در رابطه به مسألهٔ شرکت در ارتجاعی ترین " پارلمانها" ، نهادها و مؤسسات علنی کارگری ، که ارتجاعی ترین قوانین را برای آنها وضع کرده بودند و دیگر در سال ۱۹۱۸ برسر موضوع " صلح برست" (۱).

بعد از انقلاب سوسیالیستی اکتبر ، که اولین تجربه ساختن سوسیالیزم بود ، حزب سوسیال دموکرات روسیه (حزب کمونیست بعد از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷) ، پیوسته در رابطه به ساختمان سوسیالیزم با مسایل مهم رو به رو بود. برخی از رهبران و کادرهای حزب که با خط لنین در امور داخلی و سیاست خارجی مخالف بودند ، سه ماه بعد از انقلاب اکتبر ، به صورت یک جناح ، تحت عنوان " کمونیستهای چپ!" به فعالیت پرداختند ، آنها معتقد بودند که ، باید بلا فاصله انقلاب جهانی صورت بگیرد ، زیرا بدون انقلاب فوری در اروپای غربی ، انقلاب سوسیالیستی در روسیه شکست خواهد خورد. آنها مخالف این نظر بودند که باید حکومت شوروی خود را از جنگ امپریالیستی (جنگ اول جهانی) کنار بکشد و با جنگ افروزان امپریالیسی قرار داد صلح امضا کند . در رابط با ساختمان سوسیالیزم ، خواستار برقراری فوری سوسیالیزم با حمله به سرمایه داری از طریق اقدامات بنیادی چون الغای سیستم بانکی و پول بودند. لنین در اثر معروف خود ( بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیزم) ، مینویسد " در سال ۱۹۰۸ بلشویکهای " چپ" به

علت اینکه لجوجانه نمی خواستند به لزوم شرکت در ارتجاعی ترین " پارلمان " پی  
برند ، از حزب اخراج شدند .

در سال ۱۹۱۸ کار به انشعاب نکشید ، کمونیستهای "چپ" در آن زمان فقط یک  
گروه مخصوص یا " فراکسیونی " را در داخل حزب ما تشکیل دادند و آن هم نه  
برای مدتی مدید. در همان سال برجسته ترین نماینده گان " کمونیزم چپ " از قبیل  
رفیق رادک و رفیق بوخارین اشکارا به اشتباه خود اعتراف کردند .

آنها تصور می کردند که صلح برست برای حزب پرولتاریای انقلابی از نظر اصولی  
مصالحه غیر مجاز و زیان بخشی با امپریالیستهاست. این در واقع هم مصالحه یی  
بود با امپریالیستها. ولی اتفاقاً چنان مصالحه یی بود و در چنان اوضاع و احوالی  
انجام گرفت ، که ضرورت حتمی داشت. ( لنین - بیماری کودکی " چپ روی " در  
کمونیزم).

بعد از انقلاب اکتبر نظریات و جناح های متنوع چپ " ( چپ و چپ افراطی ) در درون  
جنبش کمونیستی رشد کرد. اغلب حامیان کمونیست های " چپ " مخالف شرکت  
در پارلمانهای بورژوازی و اتحادیه های کارگری رفورمیست بودند.

لنین در سال ۱۹۲۰ در جزوه یی تحت عنوان " چپ روی ، بیماری کودکان در  
کمونیزم " به نقد این خط ، در جنبش کمونیستی بین المللی پرداخت. البته به دنبال  
آن در پروسه مبارزات درون احزاب کمونیستی ، اصطلاحات " اپورتونیزم چپ " و "   
اپورتونیزم راست " در ادبیات مارکسیستی - لیننیستی رایج شد (۲)

با رشد و انکشاف جنبشهای کارگری و ظهور و گسترش اندیشه های مارکسیستی ،  
مفهوم واژه " چپ " از حوزه های پارلمانی و نهادهای سیاسی فراتر رفت و به حیث

معیار مبارزه برای دفاع از منافع طبقات و اقشار فرودست و تحت فشار و ستم ، شامل فرهنگ مبارزاتی شد و مفهوم خود را دریافت.

در نیمه اول سده پیشین ، بنابر اینکه اغلب جنبشهای آزادیبخش و رهائیبخش کشورهای آسیایی ، افریقایی و امریکای لاتین ، برخی عناصری از شاخصهای "چپ" ، چون دادخواهی ، تجددگرایی ، ترقی طلبی و طرفداری از آزادی و تطبیق دموکراسی را به حیث آرمانهای اساسی خویش عنوان کردند ، اصطلاحات " جنبش چپ آزادادیبخش " و " جنبش چپ رهایی بخش " در ادبیات سیاسی این کشورها معمول گردید و برای تفکیک جریانها و گرایشهای درونی نهضت‌های استقلال طلبانه و جنبشهای آزادیخواهی و رهائیبخش ضداستعماری خلقهای کشورهای آسیایی ، افریقایی و امریکای لاتین به کار گرفته شد.

واژه "چپ" با پسوندهایی که معرف بینشها و تفکرهای متنوع اند ، برای تفکیک طیف وسیعی از جریانها و گرایشهای (کند ، تند و تندتر) ، تحول پسند و ترقیخواه نیز بکار رفته است و در این ردیف میتوان از " چپ افراطی ، چپ میانه ، چپ کمونیست ( مارکسیست ، مارکسیست – لنینست ، مائویست) چپ دموکراتیک ، چپ سوسیال دموکرات و چپ لیبرال نام برد.

مفهوم "چپ" همانند دیگر مفاهیم و معیارهای سیاسی ، در رابطه به یک وضع مشخص تاریخی مطرح میگردد و یک مفهوم نسبی است.

امروز " چپ " با داشتن مفهوم و ویژه گیهای نسبی و اصالت تاریخی خود ، مطابق مقتضیات و شرایط زمان ، در حوزه عملکرد خویش ، در پیوند با منافع زحمتکشان ، و گسترده گی و انکشاف مبارزه طبقاتی ، مفهوم تازه پیدا میکند. ما دیگرهم در مقیاس جهانی و هم در سطح ملی با یک چپ نوین که طیف وسیعی از حرکتها ، گرایشها ، اندیشه ها و تیوریها را در بر میگیرد رو به رو هستیم.

اگر ما به صورت ریشه‌ی و تاریخی ، مفهوم " چپ " را در نظر بگیریم همه جریانها و حرکت‌هایی که تغییر وضعیت موجود را در راستای عدالت اجتماعی ، برابری و رفع انواع ستم هدف خود قرار داده اند ، "چپ" تلقی میگردند. اصل و جوهر " چپ " بودن در پذیرفتن تداوم تحولات پیشرونده ، دگرگون ساز و سازنده آن نهفته است.

امروز یکی از معانی " چپ " در مقیاس جهانی ، افاده یست از مجموعه گرایشهای تحول طلبانه عدالت پسند و ضد وضع موجود ، که طیف وسیعی از آزادیخواهان ، دموکراتهای انقلابی ، طرفداران محیط زیست ، فمینیستها ، برخی لیبرالها ، اغلب سوسیال دموکراتها ، سوسیالیستها و کمونیستها را در بر میگیرد.

در کشورهای که خود را "دموکراسی لیبرالی" به حساب می آورند ، (امریکا ، انگلستان ، استرالیا و کانادا) ، چپ به لیبرالهایی گفته میشود که برنامه های متنوعی برای تخفیف اثرات خشن سرمایه داری ارایه میدهند ؛ این برنامه ها شامل رفاه اجتماعی ، بیمه بیکاری ، مالیات تصاعدی بر درآمد ، تأمین خدمات بهداشتی برای فقرا و فراهم کردن امکانات آموزشی مساوی برای همه اند. برعکس راست کسانی را در بر میگیرد که مخالف دخالت دولت در اقتصاد اند و معتقد هستند که بازار آزاد بدون مداخله دولت عمل بکند.

"چپ" و "راست" در واقع پروژه های سیال اند ؛ پیچیده بودن وسیال بودن این دو واژه خود بیانگر پیچیده گیهای مبارزه طبقاتی است. "چپ و راست" محصور نیست و به وسیله کدام مرز غیر قابل عبور و یا دیوار چین از هم جدا نمی شوند ، بلکه به خصوص در عرصه نظری در هم نفوذ می کنند.

امروز اغلب نیرو های دارای اعتقادات سوسیالیستی خود را "چپ نوین" میدانند. از طرحها ، تفکرات و برنامه های اینها استنباط میگردد که: "چپ نوین" در راه دگرگونیهای بنیادی و تغییر مناسبات اقتصادی - اجتماعی به نفع انسان زحمتکش می

رزمد و در این پیکار مسایل اقتصادی ، اجتماعی ، حقوقی ، سیاسی ، فرهنگی ، اندیشه یی و انسانی مربوط به لایه های گسترده تهی دستان را در اولویت قرار میدهد.

"چپ نوین" ، هدف اساسی خود را دگرگونی بنیادی جامعه و ریشه کن کردن فقر از جامعه ، برقراری عدالت اجتماعی ، توزیع عادلانه ثروت و کاهش مداوم شکاف طبقاتی و نابرابری های شدید درآمدها و درغایت رفع انواع ستم و بهره کشی انسان به وسیله انسان قرار داده است.

در وضعیت کنونی که سرمایه داری به منزلت فاتح بدون رقیب ، تمام امکانهای مالی ، فنی و پیشرفته ترین دستآورد های تکنالوژی عصر را در اختیار "ایدیولوژی نیولیبرالیستی" خود قرار داده است ، تا ذهنیت ها را از بی ثمر بودن هرگونه فعالیتها و اقدامات تغییر دهنده و مقاومت جویانه ، در برابر گسترش سرمایه و دستگاه ها و شبکه های اندیشه یی حاکم بر جوامع جهان سوم ، به ویژه کشور های بسیار عقب نگه داشته شده ، انباشته سازد و در شرایطی که ایدیولوژی نیولیبرالیستی "نظام نوین جهانی" ، بی مفعوم بودن واژه های "چپ" و "راست" را همه روزه تبلیغ و ترویج میکنند و این تفکر را که " سرمایه داری پایان تاریخ است" یعنی ناممکن بودن هرگونه تغییر و دگرگونی اجتماعی را به حیث نوین ترین مقوله های "جهان آزاد" به خورد زحمتکشسان میدهد ، "چپ" به نیرویی اطلاق میگردد که در برابر مفهوم نیولیبرالیستی " ختم تاریخ" ، پاسخ دقیق ارایه نماید و " عملاً تاریخ را هنوز باز تلقی کند ، و آینده را یک امر ساخته شدنی و ممکن پندارد نی یک امر ساخته شده و مسدود" (نشریه آینده) و باورمند باشد که پیروزی زحمتکشسان در برابر سرمایه سالاران در جهان یک امر ممکن است و " این پیروزی را نباید به "انقلاب جهانی" و یا دمیدن سپیده دمان تاریخ نوین بشری محول کرد ، بل ، باید آنرا همه روزه ، گام به

گام و وجب به وجب در زنده گی مشخص اجتماعی ، اقتصادی و معنوی به دست آورد و مواضع دنیای کار را پیوسته تحکیم بخشید" (نشریه آینده)

برخی از "اندیشه پردازان!" که روزگاری ، خود منادی و مدافع "چپ سنتی" بودند ، با الهام از ایدئولوژیهای نیولیبرالیستی ، تمایز های واژه های "چپ" و "راست" را منسوخ می‌شمارند و این قطب بندیها را بی مفهوم می‌پندارند. در این مورد باید گفت که اساساً منسوخ شمردن و گذر از تمایز "چپ و راست" یک دیدگاهی صرفاً مربوط به امروز نیست. ادعای گذر از تمایز "چپ و راست" به وسیله سندیکالیستها "در اخیر سده نهم عنوان شد" (۳) و در طول سالهای بعدی در قالب تیوریه‌ها و نظریه های مختلف تکرار شده است. ژان پل سارتر (در سال ۱۹۶۰ Jean paul sarter) به همین شیوه استدلال میکرد.

"نوربرتو بوبیو" (Norberto Bobbio) ، متفکر سیاسی ایتالیایی در سال ۱۹۹۴ کتابی را در باره مسئله تقسیم بندی "چپ" و "راست" منتشر کرد. "بویو" در این کتاب از تفاوت همواره "چپ" و "راست" در برابر کسانی که این تمایز را منسوخ شده می دانستند ، دفاع و جانبداری نموده استدلال میکند: "انواع چپ و راست به جدو جهد به تأثیر گذاری بر اندیشه های سیاسی ادامه میدهند چرا که سیاست الزاماً جنبه های خصمانه دارد و جوهر آن ، نبرد میان دیدگاه ها و سیاست های متضاد است. چپ و راست از دو بخش مجزای پیکری یگانه بر میآیند . هر چند ، هر آنچه در چپ یا راست وجود دارد ، دگرگون شدنی است هیچ چیزی نمیتواند در آن واحد ، هم چپ باشد هم راست ، یک چنین تفاوتی موضوع را دوقطبی می سازد."

"بویو" بحث را چنین پی میگیرد که ، "وقتی احزاب یا اندیشه های سیاسی ، کم و بیش به تعادل می رسند ، نادر هستند افرادی که اعتبار تفاوت چپ و راست را مورد پرسش قرار دهند اما محض آنکه یکی از آن دو ( چپ و راست) چنان قدرت میگیرد



که گویی یگانه بازیگر صحنه است ، منافع افراد از دو سو ، ایجاب می کند که پرسش در باره درستی تمایز را مطرح کنند. طرف قوی تر سود میبرد."

یکی از اخلاط مفهومی ، که در مورد بکار برد این دو واژه معمولاً صورت میگیرد همانا تحمیل گردیدن عرصه سیاسی بر سایر عرصه ها است به این معنی که ، معنای "راست" و "چپ" ، غالب مواقع صرف از حوزه سیاسی ، مورد بحث و نظر قرار میگیرد و جنبه های اقتصادی ، انسان شناختی و فرهنگی آنها مورد دقت و توجه قرار نمی گیرد و یا در پهنه سیاسی آن حل میشود .

آمیخته گی دیگر مفهومی ، که غالباً رخ میدهد برابر گرفتن مفهوم راستگرایی با لیبرال بودن و مفهوم چپگرایی با سوسیالیست بودن است ، در حالیکه در اصل "راستها" دقیقاً صرف همان لیبرالها نیستند ، "راستها" طیف وسیعی را ، از محافظه کاران تا غالب لیبرالها را شامل میشود.

اگر از محدوده پیشینه تاریخی این دو واژه بگذریم ، و مفاهیم "چپ و راست" را فارغ از بستر خاستگاه و پیدایش تاریخی شان در ساحه ایدئولوژی های سیاسی مورد بررسی قرار دهیم ، میتوانیم به مفهوم سرشتی و ویژه گیهای آن بهتر پی ببریم. چی امروز معروف ترین ملاک ، برای کتگوری بندی احزاب سیاسی ، ملاک ایدئولوژی است که براساس آن احزاب و نهاد های سیاسی بر روی طیفی از " راست " ، "راست افراطی " تا "چپ معتدل " و "چپ افراطی" تقسیم و رده بندی میگردد. مسأله محوری برای تمایز احزاب و نهادهای "چپ و راست" عمدتاً موضوع "حفظ " و "تغییر" است ، که بر بنیاد آن میتوان برنامه ها ، اهداف و اصول مرامی آنها را محک زد و آنها را دسته بندی کرد. بدین اساس به صورت عام واژه "راست" همواره به احزاب ، نهاد ها و تشکیلاتی نسبت داده میشود که ، در پی حفظ و استقرار وضع موجود بوده ، مخالف تغییر سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی و یا خواهان عقبگرد هستند و از روند های به

اصطلاح پسرونده حمایت مینمایند و جناح "چپ" در برگیرنده آن دسته از احزاب و نهاد های است که از چنین تغییرات حمایت میکند و خواهان تغییر مناسبات اقتصادی - اجتماعی مسلط بوده و یا به تعبیر مشخص تر ، مداخله دولت در زنده گی اقتصادی مردم را به منظور تأمین عدالت اجتماعی به سود زحمتکشان در بُنیاد تفکر و ایدیولوژی رسمی خویش می پذیرد. "راست" پیوسته طرفدار حمایت از منافع طبقات بالایی جامعه است، در حالیکه ویژه گی اساسی "چپ" ، طرفداری و حمایت از منافع توده های زحمتکش است.

در عرصه اقتصاد "چپیها" به تمرکز گرایی و دولت مداری روی میآورند و خواهان رهبری اقتصاد ، به جای اقتصاد نابرابر "بازار آزاد" اند ، زیرا آنها باور دارند که: اصولاً با رهبری اقتصادی ، اقتصاد سازمان مییابد ، برابری ، عدالت اجتماعی ، پیشرفت ، توسعه و انکشاف رعایت و تأمین میگردد و زمینه های لازم برای مشارکت زحمتکشان در زندگی سیاسی - اجتماعی جامعه فراهم میآید.

"چپیها" غالباً به ملکیت خصوصی بر وسایل تولید معتقد نیستند و اگر هم در مراحل معین ، آنها چنین مالکیت خصوصی را میپذیرند ، نه بخاطر آن است که این ملکیت حق انسان است، بلکه به خاطر تسریع پروسه تکامل اجتماعی و فواید ناگزیری که این ملکیت بوجود آورده است.

اغلب "چپیها" دارای چشم انداز هدفمند هستند و اسلوب مبتنی بر " آرمان شهر" را در پیش میگیرند و می خواهند که جامعه را در یک سر منزل مقصود برسانند ، آنها سنتها و فرهنگ جوامع را نقد میکنند و از ایجاد یکدستی فرهنگی حمایت مینمایند.

در درون اغلب حرکت های سیاسی گرایشهای راست و چپ وجود دارد ، ولی باید در نظر داشت که ، قرار گرفتن در موضع راست ، یک چیز است و گرایش راست چیزی دیگر.

حرکتها و گرایشهایی هم هستند که خود را فارغ از قطب بندیهای چپ و راست قرار میدهند ، اینها با آنکه تمایز های طیف های متضاد "چپ" و "راست" را منسوخ نمی شمارند ، با تلفیق عناصری از "چپ" و عناصری از "راست" ، خود را در مرکز قرار میدهند. از دیدگاه آنان راست " کهنه " است و چپ "افراطی و آرمانگرا" ، رفتن به راست و یا به چپ مملو از خطر بوده جامعه به بیراهه کشانیده میشود. اینها با بلند نمودن شعار "اعتدال" راه وسط را پیش میکشند و ادعا دارند که تنها مرکزگرایان قادر اند تمدن بشری را بیآفرینند و حفظ و تضمین نمایند.

باید در نظر داشت که در: " تمام تاریخ ، به ویژه در هنگام خیزشهای سیاسی - اجتماعی ، دورانهای انقلابی و مراحل شکست ، صرف دو راه وجود دارد: در یکسو نیرو ها و اندیشه های وابسته به دنیای کهن ، مناسبات فرتوت اجتماعی و مدافعان فعال و بالقوه آن ، و در سوی دیگر نیرو ها و اندیشه های وابسته به دنیای جدید ، ترقیخواه و مدافع انسان مظلوم." مرکز" و "اعتدال" وابسته به دنیای کهن اند ، چون که مانع تکوین دنیای جدید میشوند. آنها نمیتوانند در چپ قرار گیرند ، زیرا که نمیخواهند دنیای کهن فرو ریزد. آنان بخشی از آن دنیای کهن اند. مرکز ، اعتدال و ارتجاع ، در واقعیت امر ، واژه های مترادف اند که یک پدیده واحد اجتماعی را تبلور میبخشد: دنیای کهن و مناسبات فرتوت اجتماعی - اقتصادی وابسته به آن را . ( شماره ۲۷ نشریه آینده ).

### چپ افغانی:

" چپ" انقلابی افغانی ، که بدون تردید میتوان به نقش تاریخی آن در ارتقاء سطح آگاهی سیاسی - اجتماعی توده های میلیونی مردم و شکست سکوت استبداد خشن قرون ، ارج فراوان گذاشت ، همانند اغلب جنبشهای چپ انقلابی کشورهای عقب نگهداشته شده آسیایی و آفریقایی ، از ابتدا بیگانه و از خود بیگانه بوده است ( به

ویژه در سالهای نیمه دوم سده گذشته). "آرمان شهری" را که این جنبش براساس الگوهای ایدئولوژیک شده، برای کشورما عرضه کرد، بیشتر یک اتوپی و رویایی بود تا اینکه بر واقعتهای عینی و درونی جامعه ما بنا یافته باشد.

مدل آرمانی "چپ دیروز" و شیوه های تقلید و کاربست این مدل، نه تنها با نیازمندیهای عینی و مرحله رشد اقتصادی - اجتماعی و تکامل تاریخی کشور همسویی و پیوند نداشت، بل از آن بیگانه بود، این بیگانه گی اندیشه یی چپ از واقعتهای موجود جامعه ما، جنبش را چنان از خود بیگانه ساخته بود که تا کنون از سرگیچی های آن بدر نگردیده است و بار شکست تحمیلی آنرا بدوش میکشد.

با فروپاشی حزب - دولت دموکراتیک افغانستان در ثورثانی (اپریل ۱۹۹۲) نی تنها، بر جنبش چپ و مترقی افغانی شکست عمیق تحمیل گردید، بل، به حیث نیروی سیاسی مضمحل گردید و از وضعیت سیاسی کشور برون رفت. استقرار حاکمیت ارتجاعی موجود، هم عمدتاً ناشی از این است که وضعیت سیاسی جاری کشور فاقد نیروی بدیل دموکراتیک و مترقی گردیده است. تا زمانیکه این نیرو انسجام نیابد و به صورت متشکل تبارز نکند، مواضع هژمونیک ارتجاع برهم نخواهد خورد. " برهم زدن سیادت ارتجاع قرون وسطایی در افغانستان و ایجاد یک دولت واقعاً دموکراتیک، شعار نیست که پس از حضور یابی نیروهای چپ دموکراتیک در وضعیت سیاسی، میتواند مطرح شود نه پیش از آن".

جنبش چپ افغانی زمانی میتواند به نیروی تغییر دهند و کارا مبدل گردد که بر خود بیگانه گی غلبه کند. این غلبه تنها از راه مرور نقادانه گذشته، پرداختن به واقعتهای موجود و تعیین هدفها و اسلوبهای کاملاً نوین، ممکن و میسر میگردد.

مرور نقادانه چپ دیروز و پرداختن به واقعتهای موجود، بدون تصفیة حساب با بینشها و عملکرد های گذشته اصولاً مقدور نیست. اگر از دید جهانبینی علمی،

اندیشه ها و ایدیولوژی نیروهای "راست" به ویژه نهادهای "جهادی" قابل نفی پنداشته میشوند ، نباید چنین استنباط کرد که گویا تمام اندیشه ها ، رهکارها و پراتیک "چپ دیروز" از حقانیت تاریخی بر خوردار بوده اند.

تلاش برای زدودن بیعدالتیهای اجتماعی ، بیدار ساختن بخشی از جامعه ، اشاعه اندیشه های دموکراتیک و مترقی، مطرح کردن اساسی ترین آرمانهای زحمتکشان و تلاش در جهت سازمان یابی زحمتکشان و سایر نیروهای آگاه بمنظور تسریع روند تغییرات و تحولات اجتماعی - اقتصادی جامعه افغانی ، مسایل بنیادی مربوط به "چپ دیروز" اند که به هیچ صورت نمیتوان آنها را نفی کرد ویا تاثیر آنها را در پاگیری و گسترش جنبش چپ جامعه افغانی نادیده گرفت. اینکه گذشته چپ دیروز افغانی نفی شدنی نیست و آرمانهای آغازین آن با "چپ نوین" در هم تنیده است ، نباید به این نتیجه رسید که ، به تمام تیوریهها ، پیش فرضها ، پراتیک و برنامه های ارایه شده آن صحه گذاشت.

ما به این باور هستیم که " گذشته چپ افغانی نفی شدنی نیست ، ولی به نقد و بررسی بنیادی نیاز دارد! "

تاریخ جنبش چپ افغانی ، بخش زنده و جدا ناپذیر تاریخ مبارزات رهاییبخش زحمتکشان برای آزادی ، استقلال ، و عدالت اجتماعی است. با وجود همه یورشهای ارتجاع و امپریالیزم ، با وجود همه ترفندها ، نیرنگها ، تزویرها ، دشواریها، گسستها ، و انشعابها و اشتقاقها و با آنکه چپ افغانی ، متحمل شکست عمیق گردیده ، بازهم میبینم که، امروز رزمنده گان واقعی راه عدالت و رهایی انسان مظلوم ، سربلند در برابر تاریخ ایستاده اند ، گرچه جای هزاران قهرمان به خون غلتیده و جانباخته گان خانواده چپ دادگر و پیشرونده ، خالی است ولی راه آرمانهای انسانی و والایشان همچنان پر رهرو است.

در این وضعیت حساس و بغرنج که نهادها و جریانهای فرصت طلب تلاش میکنند از ضعف و پراکنده گی جنبش چپ جامعه افغانی و سرگردانی و تسلیم طلبی نیروهای چپ اندیش و انقلابی دیروز ، بهره برده و منافع ارتجاع و امپریالیزم و نیرو ها وشبکه های وابسته به آنان را تأمین کنند ، بر ماست تا به جای محکوم کردن تاریخ "جنبش چپ افغانی" ، آنرا نقد کنیم و بهترین عناصر آنرا ، هرچه که نو ، سازنده و در این مرحله ماندنی است بگیریم و در تکوین جامعه آینده به کار بریم ؛ این کاریست که همه خلقهای پیشرفته کرده اند و میکنند ، آنها تاریخ خود را میان احزاب ، نهاد ها ، حلقات و گروهها تقسیم نمی کنند.

برای ارزیابی و نقادی چپ افغانی ، از بت سازی ، رهبرپرستی ، خود محوری ، تعصب ، نفی گرایی و دیگران را سیاه دیدن و خود را حق پنداشتن ، باید دست برداشت. ما را از نقد راه طی شده گریزی نیست ، چرا که عزم پیشروی داریم.

باید عناصر نیک و بد هر دوره و مرحله را باز شناخت و از روی صرفاً پیشداوری همه چیز را خوب و یا بد ندید. ما راضی باشیم و یا نه باشیم ، تاریخ نشان نیک و بد خود را بر زنده گی هریک ما و نسلهای پس از ما نهاده است و خواهد نهاد.

هیچ عنصر با وجدان و رسالتمند و هیچ نهاد دموکراتیک و مردمی نمیتواند ارزشها و آرمانهایی را که "چپ دیروز" میخواست جامعه افغانی را به سوی آنها سوق بدهد ، کنار بگذارد و یا نادیده انگارند ، زیرا اغلب از آنها ، پیوند ناگسستنی با زنده گی واقعی مردم دارند ، که هدف اصلی تمام پیشرفتهای اجتماعی - اقتصادی به شمار میآیند.

پراتیک اجتماعی به ویژه زنده گی سیاسی ، جدا از آرمان هایش معنایی ندارد. اما ایده ها و آرمانها ، هم در صورت نداشتن پیوند با امکانات ملموس و عملی ، کارساز به

نظر نمی‌رسند. ما باید دریابیم که در پی ایجاد کدام جامعه هستیم و چی امکانش و ابزارها در دسترس ما قرار دارد.

معمولاً این سوال مطرح می‌گردد که ، در وضعیت جاری کشور ، کدام نیروها را "چپ" نامید؟

در شرایط کنونی افغانستان میتوان آن نهادها و عناصر سیاسی- اجتماعی و فرهنگی را چپ نامید که تأمین عدالت اجتماعی ، رفاه و پیشرفت مادی و معنوی و تأمین حقوق و آزادیهای بشری و رفع انواع ستم را آرمان خود قرار داده اند و خواهان تداوم تغییرات اساسی در جامعه به نفع فرودستان اند. مطرح کردن ابتدایی ترین مطالبات انسانی مانند حق آزادی بیان و عقیده ، رعایت حقوق زنان ، سهم گیری آنها در فعالیتهای اجتماعی- سیاسی و اداره قضایی کشور ، داشتن حق شهروندی ، رفع ستم ، استقرار دموکراسی واقعی ، دادخواهی و برابری طلبی... در مقایسه با سرشت ذاتی نیروهای حاکم ، همه مطالبات دموکراتیک و چپی است. به همین اساس و به طور عینی تمام عناصر تحول طلب ، تجددگرا و معتقد به تغییر ، تکامل ، ترقی و باورمند به پیشرفتهای علوم و ارزشهای والای انسانی عصر ما ، از این دید میتوانند در این مرحله ، شامل طیف وسیع و گسترده چپ دموکراتیک گردند. منظور ما از "چپ دموکراتیک" هم همین عناصر اند.

اما در رابطه به دورنمای انکشاف جامعه افغانی و گذار از مرحله کنونی ، مسایل پیچیده تر میشود. ممکن بخشهایی از چپی های امروزی بعد از زدوده شدن نیروهای متحجر قرون وسطایی و کنار زدن آنها از دایره قدرت و سیاست به نیروهای "راست" تبدیل گردند و ویژه گیهای چپ بودن در آنها زایل گردد. ولی نیروی چپ واقعی پا به پای پیشروی و انکشاف جنبش دموکراتیک پیوسته از تغییر و تحول به نفع

فرودستان دفاع میکند ولو دیگر نیرو های چپ بنابر هر دلیلی که باشد در مواضع "میانه" و یا "راست" بلغزند.

پذیرفتن تداوم تغییرات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی به نفع انسان زحمتکش برای چپ بودن یک اصل سرشتی تلقی میگردد. بُرهان وجودی نهاد های سیاسی ، اقتصادی - اجتماعی چپ واقعی ، دفاع از انسان مظلوم و تلاش و پیکار در امر تسریع پروسه تکامل و انکشاف جامعه به نفع زحمتکشان است.

به پندار ما ، کلید پیروزی مبارزه برای تحولات بُنیادی به نفع زحمتکشان ، در ایجاد یک جنبش چپ اصولی ، واقعی ، متشکل و مردمی با استفاده از تغییرات پدید آمده نهفته است. حاکمیت های استبدادی تنها زیر فشار زحمتکشان ، حاضر به عقب نشینی و تن دادن به خواسته های جنبش مردمی خواهند شد.

ما در چنین اوضاعی به استقبال وظیفه دشوار ، تاریخی ، پرخطر اما افتخار آمیز میرویم.

منابع:

نشریه آینده - ارگان مرکزی " نهضت آینده افغانستان "،

بیماری کودکی " چپ روی " در کمونیزم - اثر: لنین،

" چپ و راست مفاهیم پر از اختلاط " - اثر: محمد صادق الحسینی،

فرهنگ اصطلاحات فلسفه و تیوری " - اثر داکتر امیر حسن پور،

مرامنامه نهضت آینده افغانستان.

پینویسها:



(۱) - "هنگامی که تزار در اوت (ماه اگست) سال ۱۹۰۵ دعوت به تشکیل "پارلمان" مشورتی کرد ، بلشویکها علیرغم تمام احزاب اپوزیسیون و منشویکها - آنرا تحریم نمودند. علت صحت تحریم در آن زمان این نبود که به طور کلی عدم شرکت در پارلمانهای ارتجاعی صحیح است ، بلکه آن بود که وضع ابژکتیف آن زمان که کار را به تبدیل سریع اعتصابات توده ای به اعتصابات سیاسی و سپس به اعتصابات انقلابی و سرانجام به قیام منجر میساخت ، صحیح تشخیص داده شده بود. ضمناً در آن زمان مبارزه بر سر این بود که آیا امر تشکیل نخستین مجلس نماینده گان در دست تزار بماند یا اینکه کوشش شود تا ابتکار این عمل از دست حکومت کهنه خارج گردد. ولی در آن حدودی که اطمینانی نبود و نمیتوانست باشد که وضع ابژکتیف مشابهی وجود داشته باشد و سیر تکاملی آن در همین سمت و با همین نواخت انجام گیرد. در این حدود عمل تحریم صحت خود را از دست میداد... تحریم بلشویکی "پارلمان" در سال ۱۹۰۵ تجربه سیاسی فوق العاده گرانبهایی را به گنجینه پرولتاریای انقلابی وارد ساخت و نشان داد که ، به هنگام در آمیختن شکل های علنی و غیر علنی ، پارلمانی و غیر پارلمانی مبارزه ، گاهی مفید و حتی ضروریست که ما بتوانیم از شکلهای پارلمانی مبارزه صرف نظر کنیم. ولی به کار بستن کورکورانه و تقلیدی و غیر نقادانه این تجربه در شرایط دیگر و اوضاع و احوال دیگر اشتباه فاحشی است." - (بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیزم) اثر : لنین

(۲) اپورتونیزم: آن جریان سیاسی و ایدیولوژیک در درون جنبش کارگری است ، که منافع طبقه کارگر را تابع منافع سرمایه داری میکند. به این ترتیب که خواهان گرفتن امتیازات موقتی و کوتاه مدت برای بخشهایی از طبقه کارگر است ، آنها در برابر زیروا گذاشتن منافع دراز مدت کل طبقه.

عرضه کردن مبارزه خود بخودی ، یعنی مبارزه صنفی ، بمثابه هدف جنبش کارگری ، ریشه اپورتونیزم در این جنبش بشمار میرود.

رفورمیزم ، اکونومیزم و روزیونیزم شکلهای از اپورتونیزم راست است.

(۳) در دههٔ اخیر سدهٔ نوزدهم، با رشد سرمایه داری، جنبشهای کارگری نیز بر اثر آن شکل گرفت و در سرتاسر اروپای سرمایه داری، سازمانهای فدراتف که سندیکاها یا اتحادیه های صنفی را در بر میگرفتند، و در اغلب موارد بطور غیرقانونی ایجاد شده بودند و همچنین احزاب کارگری که برنامه های آن مبتنی بر حذف بهره کشی انسان از انسان بوده تشکیل گردیدند، در آلمان حزب سوسیالیست در سال ۱۸۷۹، در جاپان در سال ۱۸۸۲، در ناروی در سال ۱۸۸۷ و در دنمارک در سال ۱۸۹۰ ایجاد شدند، در سال ۱۸۸۹ در کلیه کشور های که سرمایه داری در آنها رشد کرده بود، احزابی که خود را " کارگری " اعلام میکردند و همچنین گروه بندیهای صنفی که بر سر یک آرمان یعنی بهبود شرایط زنده گی پرولتاریا وحدت نظر داشتند، ایجاد شده بود.

تمامی احزاب و گروه های صنفی بر سر اهداف و طرق نیل به آن، میان خویش عمیقاً اختلاف نظر داشتند. در کلیه کشور های اروپایی و امریکایی نماینده گان گرایشهای مختلف و جود داشت که سه گرایش آن عمده و اساسی بود:

الف - مارکسیستها:

آنها فعالانه در جهت تشکیل " احزاب طبقاتی " ... فعالیت میکردند، آنها بر این عقیده بودند که تنها انقلاب اجتماعی است که میتواند پرولتاریا را از بند آزاد سازد، اما طرف دار شعار " یا همه چیز یا هیچ چیز " نبودند، به همین دلیل با سرسختی برای اصلاحات سیاسی یا اقتصادی فوری مبارزه میکردند، زیرا به نظر آنها این اصلاحات نه تنها شرایط زنده گی طبقه کارگر را بهبود میبخشد بلکه برای " حزب " هم امکان رشد و بسیج هرچه وسیعتر پرولتاریا را فراهم میسازد با وجود این آنها هیچگاه هدف و طریق نیل به هدف را با هم مخلوط نمیکردند و همیشه به طور آشتی ناپذیری با کلیه

گرایشهایی که آنها را به نیروی کمکی احزاب بورژوازی مبدل میساخت مخالفت می ورزیدند.

ب - اصلاح طلبان:

برخی از مبارزان کارگری که ضعف سازمانهای کارگری را مشاهده میکردند ، بر تاکتیک اتحاد با احزاب بورژوازی ، تأکید میورزیدند و به تعبیت از آنها برای آزادی های سیاسی و کسب حق رأی عمومی مبارزه میکردند ( در آن زمان تقریباً در کلیه کشورهای اروپایی حق رأی بر اساس پرداخت نوعی مالیات بود و بنا بر این تنها ثروتمندان حق رأی داشتند). اختلاف اصلاح طلبان با مارکسیستها بطور عمده بر سر این بود که آنها تمایز قایل شدن میان حزب پرولتاریا و حزب " مترقی" بورژوازی را بی فایده میدانستند و منسوخ می شمردند... مارکسیستها عدم تمایز میان منافع بورژوازی و منافع طبقه کارگر را امر خطرناک می شمردند ، بعد ها بسیاری از رهبران اصلاح طلبان به طور در بست مواضع بورژوازی را اختیار کردند و در بسیاری موارد به عوامل سرکوب جنبش انقلابی مبدل شدند.

ج - هواداران مبارزه در عرصه اقتصادی:

اول - سندیکالیستها ، که نظام سرمایه داری را می پذیرند. برخی از اینها معتقدند که بورژوازی آنچنان محکم و استوار عنان قدرت را در اختیار دارند که تصویب هیچ گونه قانون مساعد به حال کارگر را نخواهد پذیرفت. به علاوه اگر چنین قوانین هم به تصویب برسد ، اهمیت چندانی نخواهد داشت ، زیرا به مرحله اجرا در نخواهد آمد. به این علت نماینده گان گرایش مذکور ، مبارزه سیاسی را حقیر می شمارند و در عوض مبارزه اقتصادی را توصیه میکنند.

دوم - آنارشویست ها:

تعداد آنها همیشه اندک بوده اما نفوذ آنها بر ایدیولوژی و فعالیت جنبش کارگری محقق است ، اثر کلام آنها هم در جنبشهای محافظه کارانه و هم در جنبشهای زیر نفوذ مارکسیستها به چشم میخورد. نظریه آنارشیستها مبارزه در عرصه سیاسی را محکوم می ساختند. آنارشیستها هوادار "اعتصاب عمومی" بودند. البته نه به عنوان وسیله برای دست یافتن به بهبود شرایط زنده گی و کار بلکه به نظر آنها "اعتصاب عمومی" ناگزیر به "شب موعود" می انجامد که زوال دولت و کار مزدوری را موجب میشود ، آنها با هر نوع فعالیت موضعی مخالف بودند به عقیده آنها بهبود شرایط زنده گی و کار زحمتکشان حتی ممکن است زمان دگرگونی بزرگ را به تأخیر بیاندازد. ( منبع استفاده: " تاریخ پیدایش اول ماه مه" اثر: خسرو باقری - بنگاه انتشاراتی کورتنی ۱۳۶۰ )

برگرفته از نشریه برهان شماره اول

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)